



عقل ما زاغ است نور خاصگان
عقل زاغ استاد گور مردگان (مولوی)

باورهای قومی، عقاید مذهبی و ویژگی‌های جانورشناسی این پرنده (یا شاید بهتر است بگوییم این پرندگان که تحت عنوان زاغ از آن‌ها یاد می‌کنیم)، همه دست به دست هم داده‌اند و از آن‌ها در ادبیات چهره‌ای غالباً پلید و پست ترسیم کرده‌اند، نمونه‌ی افراد حریص و نحس و مظهر رهبرانی هدایتگر به صراطی غیرمستقیم؛ اوصافی چون مردارخوار، پرنحوس، نوحه‌گر، غراب‌البین، سرگین‌طلب، سیاه‌جامه، حریص و امیدساز، طالب عمر دراز، ناجنس، ریمن، سیه‌گلیم، خودباخته و مقلدکور و... اوصافی آشنا در ادبیات منظوم فارسی در مورد این پرونده است (جامی مورد اخیر را در مثنوی تحفه‌الأحرار در تقابل با بکک تشریح کرده است. این حکایت در کتاب ادبیات عمومی ۳ آمده است).

مولانا در یکی از حکایت‌های مثنوی که متأثر از داستان مرگ قاییل به دست هاییل است، زاغ را «مظهر نفس‌آماره» و هدایتگر «عقل جزوی» قاییل به سوی گورستان گمراهی و هلاک توصیف کرده است. چون به تعبیر وی هرکسی «دنباله‌ی زاغ پرد» زاغ هم او را «به سوی گورستان برد نه سوی باغ»:

دید زاعی زاغ مرده در دهان
برگرفته نیز می‌آمد چنان
از هوا زیر آمد و شد او به فن
از پی تعلیم او را گورکن
پس به چنگال از زمین انگبخت گرد
زود زاغ مرده را در گور کرد
دفن کردش پس بیوشیدش به خاک
زاغ از الهام حق بُد علمناک
عقل کل را گفت «مازاغ البصر»

چکیده

نویسنده در این مقاله، ابتدا با استفاده از فرهنگ برهان قاطع، لغت‌نامه‌ی دهخدا و... اسامی متعدد زاغ و معانی آن‌ها را بیان کرده، سپس از نظر باورهای اسطوره‌ای و تعبیر خواب (با مراجعه به فرهنگ تلمیحات، عجایب المخلوقات، خواب‌نامه و...) به آن پرداخته، آن‌گاه به تفصیل سیمای این پرنده را در متون ادبی سبک عراقی نمایانده است. در این‌جا به دلیل محدودیت صفحات مجله، بخشی از سیمای ادبی زاغ از نظر تان می‌گذرد.

کلمات و واژه‌ها

زاغ، غراب، رمز، تشبیه، باز، طاووس ...

تهرام رضایی وپیشه سرابی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی،
دبیر دبیرستان‌ها و مراکز پیش‌دانشگاهی شفت

عقل جزوی می‌کند هر سو نظر
عقل «مازاغ» است نور خاصگان
عقل زاغ استاد گور مردگان
جان که او دنباله‌ی زاغان برد
زاغ او را سوی گورستان برد
هین ملواندر پی نفس چو زاغ
کاو به گورستان برد نه سوی باغ
گر روی رو در پی عنقای دل
سوی قاف و مسجد اقصای دل (مثنوی معنوی، دفتر ۴: ۱۸۰-۱۷۹)

«پر پرواز» زاغ که می‌توانست هم‌چون پر باز
برای وی یک امتیاز و وسیله‌ی رهنوردی‌اش تا
ساعد سلطان (خداوند) باشد، تنها برای هدایتگری
وی تا گمراهی گورستان است

مولانادر غزلیات شمس نیز متأثر از داستان فوق «خواطر» رابه رهبرانی
تشبیه کرده است که چون زاغان و بازان‌اند، زاغانی که مقصدشان
گورستان و بازانی که هدایتگر آدمی تا ساعد سلطان‌اند:
خواطر چون سواران‌اند و زوتر زی وطن آیند
و یا بازان و زاغان‌اند پس در آشیانستی
خواطر رهبران‌اند و چو رهبر مرتو را باز است
مقامت ساعد شده‌ان که شاه‌شهناسستی
و گر زاغ است آن خاطر که چشمش سوی مردار است
کسی کش زاغ رهبر شد به گورستان روانستی
چو در «مازاغ» بگریزی شود زاغ تو شهبازی
که اکسیر است شادی ساز او را کان دهانستی
گر آن اصلی که زاغ و باز ازو تصویر می‌یابد
تجلی سازدی مطلق اصالت رایگانستی (غزلیات شمس، ج ۲: ۴۷۸)

بنابراین «پر پرواز» زاغ که می‌توانست هم‌چون پر باز برای وی
یک امتیاز و وسیله‌ی رهنوردی‌اش تا ساعد سلطان (خداوند)
باشد، تنها برای هدایتگری وی تا گمراهی گورستان است:
بال بازان را سوی سلطان برد

بال زاغان را به گورستان برد (دفتر ۶: ۱۹۹)

و اگر زاغ بخواهد چون باز سودای سلطان داشته باشد، باید از
جان زاغی خود درگذرد و هم‌چون باز پیش تبدیل خدا جان‌باز
باشد:

هین بده‌ای زاغ این جان، باز باش

پیش تبدیل خدا جان‌باز باش (دفتر ۵: ۱۳۳)

چرا که غراب تا از غرابی خارج نشود، لایق نیست تا به طبل
باز به سوی شاه بیاید:

رباب دعوت باز است سوی شه باز آ

به طبل باز نیاید به سوی شاه غراب (غزلیات شمس، ج ۱: ۱۲۷)

در حکایتی دیگر از مثنوی، زاغ در نزد سلیمان (ع) با انکار حکم

قضا، هدهد را به دروغ‌گویی متهم می‌کند و ادعای وی را که
می‌گفت: من قادرم آب را در قعر زمین ببینم، به سخره می‌گیرد
و از روی حسادت و دشمنی به آن طعنه می‌زند که پس «چون
ندیدی زیر مشی خاک دام» و هدهد در دفاع از خود به
سلیمان (ع):

گفت ای شه، بر من عور گدای
قول دشمن مشنواز بهر خدای
گر به بطلان است دعوی کردم

من نهادم سر ببر این گردنم
زاغ کاو حکم قضا را منکرست

گر هزاران عقل دارد کافر است
در تو تا کافی بود از کافران

جای گند و شهوتی چون کاف ران
من ببینم دام را اندر هوا

گر نپوشد چشم عقلم را قضا
چون قضا آید شود دانش به خواب

مه سیه گردد بگیرد آفتاب
از قضا این تعبیه کی نادرست

از قضا دان کاو قضا را منکرست (دفتر ۱: ۲۱۴)

در پایان فقط برخی از ابیات منتخب از دیوان شاعران سبک عراقی را
فهرست‌وار می‌آوریم تا با سیمای ادبی این پرنده بیش‌تر آشنا شویم:

۱. زاغ، مرغِ خسیِ مردار جو در تقابلِ با باز، سیمِ مرغ، هما، بلبل

۰۰۰

زاغ این مرغِ خسیِ مردار جو

صد هزاران مکر دارد تو به تو

(دفتر ۵: ۱۴۱)

مرغ مرده‌ی خشک وز زخم کلاغ

استخوان‌ها زار گشته چون نیاغ

(دفتر ۳: ۲۶۴)

مرد شهباز گوشت‌خوار کجاست

زاغ کز استخوان درآویزد

(دیوان خاقانی: ۴۸۸)

چون سگ و زاغ استخوان خوردن بمان اکنون چو کرم

از تن خود گوشت خور از استخوان کس مخور

(همان: ۷۷۶)

سعدی، جمال و منصب دنیا نظر مکن

میراث بس توانگر و مردار بس کلاغ

(غزلیات سعدی، ج ۲: ۹۸۶)

خاقانیا خسان که طریق تو می‌روند

زاغاند و زاغ را صفت بلبل آرزوست

(دیوان خاقانی: ۸۳۹)

دهقان خسیس رفته از باغ

بلبل سته نشیمن زاغ

(لیلی و مجنون: ۲۴۳)

سزدم چو ابر بهمن که بر این چمن بگریم
طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد
(حافظ: ۱۲۴)

این فاخته رنج بُرد بر باغ
چون میوه رسید می خورد زاغ
(لیلی و مجنون نظامی: ۱۹۰)

۲. سیاهی پر زاغ و تقابل آن با عنقا، بلبل و...

زال ارچه موی چون پر زاغ آرزو کند بر زاغ کی محبت عنقا برافکند
(دیوان خاقانی: ۱۴۰)

سیمرغ را خلیفه‌ی مرغان نهاده‌اند
هر چند هر لباس خلیفه‌ی غراب شد
(همان: ۱۵۷)

تیغ کبود غرق خون صوفی کار آب کن
زاغ سیاه پوش را گفته صلاهی معرکه
(همان: ص ۴۶۳)

نای است سیه زاغی خوش نغمه‌تر از بلبل
کاندلر دهن کبکی منتظر همی پوشد
(همان: ۵۰۰)

۳. بهار ستیزی زاغ:

زاغ را بلبل چمن خواندم
خار را سرو و یاسمن گفتم
(غزلیات شمس، ج ۲: ۱۵۴)

نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند
همه بلبلان بمرند و نماند جز غرابی
(غزلیات سعدی، ج ۱: ۷۵۹)

۴. زاغ نوحه‌گر و نغمه‌پرداز شوم

بلبلان ضمیر خود دگرند
نطق حس پیششان چو بانگ کلاغ
(غزلیات شمس، ج ۱: ۵۲۹)

ای زاغ بیهوده سخن، سه ماه دیگر صبر کن
تا در رسد کوری تو، عید جهان، عید جهان
(همان، ج ۱: ۱۷۲)

۵. زاغ مظهر پستی:

هم چو بطان سر فرو برده به آب
گشته طاووسان و بوده چون غراب
در زمستانشان اگر محبوس کرد
آن غرابان را خدا طاووس کرد
(دفتر ج ۱: ۳۱۱)

زاغ اگر زشتی خود بشناختی
هم چو برف از درد و غم بگداختی
(همان: ۳۴۴)



منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه‌ی الهی قمشاهی، چ یازدهم، تهران، حافظ نوین، ۱۳۷۸ • ۲. ابراهیم همدانی (عراقی)، شیخ فخرالدین، کلیات عراقی، به کوشش سعید نفیسی، چ ۸، بی‌جا، سنایی، ۱۳۷۵ • ۳. ابن خلف تبریزی، محمد حسین، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، چ ۵، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ • ۴. ابن محمود همدانی، محمد، عجایب‌نامه، ویرایش جعفر مدرس صادقی، چ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵ • ۵. ابن محمد بن محمود الهمدانی القزوینی، زکریا، عجایب‌المخلوقات، بی‌جا، محمد و میرزا غلامحسین، ۱۳۱۰ • ۶. ابن ابراهیم التفتلیسی، شیخ ابوالفضل حبیبش، تعبیر خواب ابن سیرین و دانیال پیامبر (ص)، بی‌جا، مهتاب و بوستان، بی‌تا. • ۷. احمدی، احمد و دیگران، ادبیات ۳ عمومی، چ ۸، تهران، چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۵ • ۸. ابن علی نجار (خاقانی شروانی)، افضل‌الدین بدیل، دیوان اشعار، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چ ۵، تهران، زوار، ۱۳۷۴ • ۹. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی (دوره‌ی شش جلدی)، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه‌ی توفیق هـ سبحانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۷۱ • ۱۰. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، دیوان کامل شمس تبریزی، مقدمه‌ی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر با حواشی و تعلیقات م درویش، چ یازدهم، بی‌جا، جاویدان، ۱۳۷۳ • ۱۱. حافظ شیرازی، مولانا شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، به تصحیح عبدالرحیم خلخالی، بی‌جا، کتاب فروشی حافظ، بی‌تا • ۱۲. حبیبی، طلعت و راعی، محمد مهدی، جانورشناسی عمومی مهره‌داران، چ چهارم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ • ۱۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، (زیر نظر دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی)، تهران، مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، چ دوم از دوره‌ی جدید، ۱۳۷۷ • ۱۴. سجادی، ضیاء‌الدین، گزیده‌ی اشعار خاقانی شروانی، چ ۳، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۳ • ۱۵. سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چ ۴، تهران، مهتاب، ۱۳۷۰ • ۱۶. شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، چ ۵، تهران، فردوسی و مجید، ۱۳۷۵ • ۱۷. گنجهای، نظامی، لیلی و مجنون، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، توس، ۱۳۶۴ • ۱۸. مطیعی، منوچهر، خواب‌نامه، چ ۱، تهران، انیس، ۱۳۷۱ • ۱۹. معین، محمد، فرهنگ معین، چ ۹، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵